

سفر به آینه‌ی دیگری گزیده‌ای است از آثار انیس باتور، شاعر و منتقد معاصر ترک، که به تازگی و برای نخستین بار با گزینش و برگردان حمید فرازنده منتشر شده است. انیس باتور همچون «لور همان پاموک»، رمان‌نویس معاصر ترک، بارها در فهرست برگزیدگان ادبیات اروپا قرار گرفته است. نشریه‌ی ادبی نیویورکر در آمریکا، یکی از شماره‌هایش را به معرفی انیس باتور و شعرهایش اختصاص داده و مهمترین جایزه‌ی ادبی ایتالیا در ماه مه ۱۹۹۸ به این شاعر ترک اعطا شده است. انیس باتور مانند هر شاعر نوگرا و پوینده‌ای در عرصه‌ی زبان، غالباً از یورش گفتارها و نوشتارهای منتقدان سنتی و کهن الگو در امان نبوده است. این عده با پسامدرن خواندن شعر باتور، خواهان به حاشیه راندن و مرکززدایی از وی در صحنه‌ی شعر ترکیه‌اند؛ اما انیس باتور در پاسخ ایشان می‌گوید: «بگذارید همان‌طور که می‌دانم بنویسم. چون تعریف جامع و مانعی از شعر وجود ندارد... چون شعر چیزی است که باید آزادانه نوشته شود. هرکس برای خود، بالاخره راهی برای نوشتن پیدا می‌کند و بر اساس آن اگر توانست امکان ژرف‌نگری می‌یابد و کار خود را نشان می‌دهد.» و نیز در یکی از شعرهایش می‌نویسد: «ای شعر پاره پاره / هر صدایی را بیازمای / از راهی خاکستری به راه دیگر».

شعر انیس باتور، در مناسب‌ترین و حساس‌ترین مقطع زمانی، به شاعران و منتقدان کشورمان معرفی گردیده است. این روزها که بنا بر نظر اغلب شاعران و منتقدانمان، شعر معاصر ایران، مرحله‌ی گذار و روزگار بحرانی را از سر می‌گذراند و پسامدرنیسم در کنار مدرنیسم به شعرمان راه پیدا کرده است، شعر باتور همچون خطی از نور، مسیری پنهان را پیش رویمان روشن می‌کند. مترجم در بخش معرفی شاعر می‌نویسد: «انیس باتور در شعر خود از بیشتر شیوه‌ها و گونه‌های

ادبی سود می‌جوید... در شعر، متن‌های او هم متن تبدیل به شعر بین‌المللی می‌شود، هم شعر در دل متن می‌شکند و هم شاعر در لابه‌لای شعر، شگرد سرایش شعر را توضیح می‌دهد... در بیشتر شعرهای باتور، روایت و گفت و گو درهم آمیخته است. در بسیاری جاها شاعر نحوه‌ی سرایش و نقد شعر خود را عرضه کرده است. جابه‌جای شعرهای این شاعر، از اسامی خاص و ارجاع به دیگر نویسندگان و شاعران موج می‌زند».

انیس باتور در ادبیات ترکیه و اروپا، به عنوان یک شاعر پسامدرن مطرح است. هویت چندگانه‌ی شعر باتور، همچون دریچه‌ای رو به شعر معاصر جهان گشوده می‌شود تا شکل تازه‌ای از شعر پسامدرن رویارویمان هویدا شود. شعر باتور بدون درهم ریختن نحو جملات و گزاره‌های شعری و بدون آنکه دچار یک توهم اسکیزوفرنیک در برخورد با زبان شود، معنا را معلق می‌کند. این تعلیق معنا بیش از آنکه به سمت یک بی‌معنایی سرد، خشک و بی‌روح حرکت کند، به سوی یک چندمعنایی خونگرم و پُر تپش پیش می‌رود. شعر بلند «یازده پنجه در فروپاشی یک قایق تا ستون فقراتش» نمونه‌ای موفق از این دست است. آنچه در این شعر غایب است، نقطه اتکا و یا گرانیگاهی است که بتوان معنای شعر را بر آن تکیه داد. حضور تقابلهای دوگانه (Binary Opposition) در گزاره‌های این شعر، زنجیره‌های متنوعی از دال‌ها را پدید می‌آورد و مدلول‌ها بی‌آنکه ناپدید شوند، با پیچیده شدن در کنار یکدیگر به شکل موزائیک، بی‌اثر می‌شوند:

«تا آب با ماده روبه‌رو شود، تا هوا با ماده روبه‌رو شود، رویایش را می‌آشوبد. یکی در دیگری، در یک دیگر، هم‌پای زمان، گذاری است در ورای واحدهای زمانی که آدمی با آن خو‌آشناست؛ طولانی و دراز، هجوم و مقاومت، آغازکننده‌ی آخرین ارتباط مانده بین کثرت تصادف و قدرت می‌شود. روز و شب می‌گذرد».

آنچه خواندید، بند نخست شعر «یازده پنجه» است. در بندهای بعدی این شعر، من راوی با واپاشی در عناصر و تصاویری همچون نمک، آسمان، باران،

ساحل، قایق، تن چوب و... در واقع ساختار شعر را دچار یک واپاشی می‌کند. و این واپاشی تا بدان جا گسترده می‌شود که در بند یازدهم (و یا پنجه‌ی یازدهم) شعر می‌خوانیم: «مرگب، که برابرت نشانده‌ام. لحظه‌ی صاعقه‌ات را بجوی». آنچه بر لذت خوانش این شعر می‌افزاید، دیالکتیکی است که به عقیده‌ی «پل ریکور» در بطن هر شعر یافتنی است: دیالکتیک میان تجربه و زبان.

«ریکور» می‌گوید: «شعر را میان این دو نیاز گرفتار می‌بینم. از یکسو، بازآفرینی بیان تجربه‌های به گونه‌ای ژرف نهفته که تجربه‌هایی انسانی هستند، تجربه‌هایی مشترک در ژرفای زندگی انسانی، چون زندگی و مرگ، گناه و عشق و از این دست تجربه‌ها. اما از سوی دیگر، در حالیکه شعر از گسست میان زبان و چیزها آغاز می‌شود، زبان به ایژه‌ی خودش تبدیل می‌شود و من این نبرد را چنان می‌بایم که یا تجربه‌های از کف رفته را باز زنده می‌کند و یا به امکانات زبان می‌افزاید... این دوگانگی سازنده‌ی شعر است. از یک سو به بیان آوردن لایه‌های از یاد رفته‌ی تجربه و از سوی دیگر آزاد کردن زبان از نسبتی که با چیزها و واقعیت دارد».

به نظر می‌رسد که انیس باتور در غالب شعرهایش، خاصه شعر «یازده پنجه»، به آن مرز پنهان میان تجربه و زبان دست یافته است. دیالکتیک مذکور، می‌تواند ضامن بقای شعر در دالان زمان باشد. برتری هر یک از این دو قطب (تجربه و زبان) بر دیگری، از دامنه‌ی تأویل‌های شعر می‌کاهد؛ اما قرار گرفتن بر مرز پنهان میان این دو قطب نیز چندان آسان نیست.

شعر «فوک، سوئیت» از دیگر شعرهای این مجموعه است که از منظری تازه و با زبانی چندلایه، فضای ارتباطی میان زن و مرد را درونمایه‌ی خود می‌کند. آنچه میان این زن و مرد رخ می‌دهد، رویداد غریبی است: «ماس بین هم‌غوشی و گریز». مفهوم گریز، نه تنها به عنوان یکی از لایه‌های معنایی شعر، بلکه در تبار واژه‌ی فوک (fuge) نیز یافتنی است. فوک هم نام فرمی از موسیقی است و هم از لحاظ تبارشناسی به معنای گریز.

رتال جامع علوم انسانی

سروش سهرابی

# از راهی خاکستری به راهی دیگر

با تأمل در معنای نخست فوگ (فرمی از موسیقی)، خواننده شعر می‌تواند به سودای یافتن ساختاری منسجم در شعر حرکت کند، اما با توجه به معنای دوم فوگ (گریز و فرار)، ناگاه درمی‌یابد که به واسطه شعر (Deconstruction) نایل شده است. در قسمتی از این شعر بلند می‌خوانیم:

وقتی چراغ را خاموش کردند و به بالکن رفتند  
باران تابستانی استوایی  
تن شب را سراسر سوراخ کرده بود:  
بدن‌های عریان‌شان خیس بود  
نفس‌هایشان را به سختی نگه می‌داشتند  
ماشینی به سرعت دور می‌شد:  
در لحظه‌ای که نور بالایش  
به سیلاب باران افسارگسیخته در شیب می‌تابید  
یکی از آنان خواست  
از بالا خود را به میان خلأ رها کند  
اما هنوز جم نخورده بود  
که آن یکی فهمید و تنگ در میانش گرفت.

شعر «همسایه‌ها» از دیگر شعرهای این مجموعه روایتی است و همان‌ک و غریب، شعر با توصیف راوی از فضای مه‌آلود خانه همسایه شماره ۸ آغاز می‌شود:  
«مردی که به تازگی در شماره ۸ می‌نشیند / دنیایی زیرزمینی است / موسیقی باروک که از آن سوی دیوار شنیده می‌شود / زنگ ساعتی که پیش از طلوع خورشید / با یک ضربه خاموش می‌شود...»

همین چند سطر آغازین شعر کافی است تا احساس کنیم که ناگاه زیر پایمان به سوی پرتگاهی عمیق و تاریک خالی می‌شود. اما پیش از آنکه پایمان به تمامی بلغزد و در فضای ترس‌آور پرتگاه رها شویم، تنها تکیه‌گاهی که می‌تواند منجی‌مان باشد خود شعر است، چون در ادامه می‌خوانیم: «شیشه‌های خالی و پاکت‌های مجالته سیگار / که در سطل بزرگ دم در به هم تنه می‌زنند.»

این سطر مانند نوری حیات‌بخش ناگاه فضای وهمناک شعر را روشن می‌کند. روایت کافکاوار این شعر،

که گاه شعر را به داستان کوتاه نزدیک می‌کند آنچنان جزئی‌نگر و حساس است که از ساده‌ترین و پیش‌پا افتاده‌ترین رخدادها و تصاویر، متنی به یادماندنی پدید می‌آورد.

«نور بالای ماشین» یکی از این جزءنگری‌های حیرت‌آور است که در انتهای شعر با روشن نشدنش خواننده را به بازخوانی‌های مکرر شعر وامی‌دارد:

«شماره ۲ هم هرچه می‌کند خوابش نمی‌برد / پیش از آنکه کسی بیدار شود بیرون می‌زنند / یکی از چراغ‌های نور بالای ماشینش روشن نمی‌شود.»

در شعر «اتاق هتل، ۱۹۳۱» که یک شعر کاملاً منثور است، شاعر با یکی از تابلوهای ادوارد هوپر، نقاش مدرن آمریکا، به گفت و گو می‌نشیند. تابلوهای گوناگون شاعر از تابلوی هوپر در کنار یکدیگر تبدیل به متنی شعرگونه می‌گردد و آنچه در نهایت باقی می‌ماند «نگاهی سبید» است؛ همچون «بومی سبید» تا این بار خواننده متن با تابلوهای و خوانش‌هایش از شعر با تور و نقاشی هوپر، به این تسلسل بی‌پایان ادامه دهد. با تور در شعر «نمایشی در گرگ و میش» نیز به سراغ پنج نقاشی آخر نیکولاس دواستیل می‌رود و ساختی انتزاعی از رنگ و زبان را در عرصه شعر مدرن (و یا شاید پسامدرن) عرضه می‌دارد. شعری که با هر خوانش تصویری تازه را در نگاه خواننده به پا داشته و نیز تعریفی تازه از شعر را فراروی شاعران و منتقدان ما قرار می‌دهد.

از دیگر شعرهای شایسته تحلیل و تأمل این مجموعه، شعرهای «گذرنامه» و «آرامگاه زنان گریبان» است که به تفصیل در بخش سوم کتاب تحت عنوان «نقد و بررسی»، نوشته کیوان باجغلی و حمید فرازنده، بدان پرداخته شده است.

افزون بر شعرها، در بخش دیگری از کتاب، با سه جستار به قلم انیس با تور روبرو می‌شویم. جستارهایی که هر یک در جایگاه خود تأویل‌پذیر و تفکربرانگیز است. در جستار «پرنده‌ی زخمی»، با مسأله هویت و پرسش‌های پیرامون آن مواجه می‌شویم. متنی که گاه

به سمت داستان حرکت می‌کند و گاه به سمت جستار؛ اما در نهایت با تنیده شدن داستان و جستار در دل یکدیگر، جهان متن گسترده‌تر و پرسش‌های گوناگون از مسأله هویت مستحکم‌تر می‌گردد.

آخرین بخش کتاب گفت و گویی است میان انیس با تور و حمید فرازنده تحت عنوان «پیوند شعر و اندیشه». در این گفت و گو، با تور به پرسش «به نظر شما مرگ در کجای شعر قرار گرفته است؟» چنین پاسخ می‌دهد: «مرگ درست بالای سر شعر ایستاده است. این یک استعاره نیست. واقعاً بالای سر شعر ایستاده است. روی شانه آدم حتی و حاضر ایستاده است: صدای نفس‌اش را می‌شنوم، سایه‌اش را می‌بینم. حضورش را حس می‌کنم. بدون این هم شعر به وجود نمی‌آید. یعنی اگر فعل مرگ صرف نمی‌شد. به عبارت دیگر اگر انسان نمی‌مرد شعر هم نمی‌نوشت...»

«شعر به آینده دیگری» مجموعه کاملی است در معرفی یکی از چهره‌های دوران‌ساز شعر و ادبیات ترکیه. پروفیلی متشکل از شعر، جستار، نقد و بررسی و گفت‌وگو؛ که به نظر می‌رسد نقد و تحلیل این پروفیل برای شاعران و منتقدان کشورمان لازم و سازنده است. در پایان شایسته است که به ترجمه زیبا و تحسین‌برانگیز حمید فرازنده نیز اشاره‌ای داشته باشیم. بازسرای موفق شعرها در زبان فارسی، خواننده را به ندرت دچار این احساس می‌کند که با ترجمه یک شعر رودررو است و شعرها غالباً به ساختار مناسب و شاعرانه خود در زبان مقصد، از حیث زبان، فضا و تصویر دست یافته‌اند. شعر و متن با تور برخی از تابوهای پابرجای فرهنگ ما را هم‌چون هویت، ساختارگرایی، عشق، شعر غنایی و... دچار پرسش و تردید می‌کند. گشایش چنین دریچه‌ی غریبی را روبرو شعر معاصر جهان غنیمت بداریم.

پانویس:

۱- پل ریکور/ زندگی در دنیای متن / بابک احمدی / نشر مرکز ۱۳۷۳، صفحه ۳۴ و ۳۵.

پرتال جامع علوم انسانی



سفر به آینده‌ی دیگری

انیس با تور

حمید فرازنده

انتشارات نقش خورشید، چاپ اول، ۱۳۷۹